

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)

سال هشتم، دوره جدید، شماره بیست و ششم، زمستان ۱۳۹۵، ص ۷۳-۱۰۱

تحلیل گفتمان انتقادی نامه محمد بن عبدالله و منصور عباسی بر اساس الگوی لاکلا و

موف*

عبدالباسط عرب یوسف آبادی، استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه زابل

طاهره میرزاده، کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه زابل

چکیده

هر متن به شرطی در بازتولید سلطه و اقتدار در جامعه نقش ایفا می‌کند که بتواند به گفتمان‌هایی دسترسی یابد که سلطه حاکمان سیاسی را در افکار عمومی مشروعیت می‌بخشد. نظریه تحلیل انتقادی گفتمان لاکلا و موف یکی از رویکردهای تحلیل گفتمان است که به منظور نشان دادن چگونگی شکل‌گیری گفتمان‌های قدرت، لایه‌های پنهان زبان را در متون شفاهی و کتبی می‌کاود و نقش قدرت را در بازتولید روابط سلطه نشان می‌دهد. نامه محمد بن عبدالله (۱۰۰-۱۴۵ق) پیشوای حزب شیعه و منصور عباسی (۹۵-۱۵۸ق) پیشوای عباسیان، از جمله آثاری است که می‌توان با تحلیل مکاتبات سیاسی آن، به اوضاع سیاسی و مناسبات قدرت دوره عباسی پی برد. پژوهش حاضر در تلاش است با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به الگوی تحلیل انتقادی لاکلا و موف، گفتمان این دو نامه را تحلیل کند. نتایج حاکی از آن است که هر دو گفتمان به یک منبع قدرت مرتبط هستند؛ لذا هیچ‌کدام خستی و بی‌طرف نبوده و در موقعیتی خاص تولید شده‌اند. همچنین ادعاهای دو رهبر بر پایه دال مرکزی «رهبری امت اسلامی» بنا نهاده شده است؛ لذا هر دو نویسنده با کاربرد دال‌های شناور، سعی کردند دال مرکزی خویش را تبیین نمایند و در عرصه رقابت از تکنیک «انسداد»، «تضاد»، «غیریت» و «ساختارشکنی» بهره گیرند، با این تفاوت که منصور که از قدرت پشت‌گفتمان قابل توجهی برخوردار بود، در «برجسته‌سازی»، «حاشیه‌رانی» و «ساختارشکنی» دال مرکزی رقیب قوی‌تر عمل کرده است.

کلمات کلیدی: تحلیل گفتمان انتقادی، لاکلا و موف، عصر عباسی، محمد بن عبدالله، منصور

عباسی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۰۶/۲۳ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۵/۱۲/۲۴

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: arabighalam@uoz.ac.ir

۱. مقدمه

۱-۱ بیان مسأله

از وقتی که بشر در راه تمدن و تکامل گام نهاده، امتیاز و شرافت او به قوه سخن و بیان شناخته شده است. در اهمیت و رفعت مقام سخن همین بس که از منظر اسلامی، مهم‌ترین موضوع پس از آفرینش انسان، اعطای نیروی بیان به وی است: «الرحمن علّم القرآن خلق الإنسان علّمه البيان.» (الرحمن/۱-۴) پیش از پیشرفت‌های قرون اخیر در زمینه ارتباطات، مهم‌ترین وسایل تفاهم و ارتباط میان مردم، خطابه بوده است و چون عامه مردم کمتر اهل مطالعه بودند، به مجامع عمومی همچون مساجد و میادین شهر می‌آمدند تا به سخنان خطیبان گوش فرادهند. (شیخ‌احمد، ۱۳۹۳ش: ۱۲)

«خطابه» در لغت به معنی ایراد سخن در برابر فرد یا گروه است (زمخشری، ۱۹۵۳م: ۱۴) و در اصطلاح صنعتی است علمی که به وسیله آن گوینده، شنونده را به سخن خود اقناع و بر منظور خویش ترغیب می‌کند تا در آن سخن برایش تصدیق حاصل شود. (به نقل از عالمی، ۱۳۸۹ش: ۱۱) تاریخ این فن را باید از یونان و در اشعاری که هومر (۸۰۰ق.م) از قول خدایان و پهلوانان سروده، جستجو کرد. (دورانت، ۱۳۶۵ش: ۲۲۸/۲) خطابه در میان عرب‌ها نیز مرسوم بود و به عنوان ابزاری برای بیان دفاع از خود و خاندان خود، دفاع از حیثیت و صلح میان دو تن یا دو گروه، ایراد می‌شد. (زیدان، ۱۹۱۴م: ۱/۱۶۲؛ ضیف، ۱۴۲۷ق: ۴۲) فخرفروشی میان قبایل و اعلان خبرهای مهم همچون جنگ یا صلح در بازارها و میدان‌ها، از دیگر عوامل رشد خطابه در میان عرب‌ها بود. (العطیة، ۱۹۳۶م: ۱/۹۰)

خطابه و نامه‌های درباری منابع سودمند و مهمی هستند که در کشف حقایق تاریخی هر دوره و یافتن ریشه و اساس بسیاری از وقایع آن ادوار نقش بسزایی دارند. نامه‌های عصر عباسی یکی از آثاری است که می‌توان با تحلیل مکاتبات سیاسی آن به اوضاع و احوال سیاسی و مناسبات قدرت در آن روزگار پی برد. از جمله این نامه‌ها می‌توان به دو نامه مشهور محمد بن عبدالله، پیشوای حزب شیعه و منصور، خلیفه عباسی، اشاره کرد. این دو نفر که در ابتدا در کنار هم و بر علیه امویان موضع گرفته بودند، (بلاذری، ۱۳۷۷ش: ۱۶۷) بعدها به علت طمع‌ورزی‌های منصور به حکومت، از هم جدا شدند و علیه همدیگر موضع گرفتند. (ابن خلدون، ۱۴۰۸ق:

۲۱۷/۳) موضع‌گیری‌های منصور و محمد در قالب کشمکش‌های ادبی نمود یافت که دو نامهٔ مشهورشان، نمود واقعی کشمکش میان آن دو است.

از آن‌جا که در تحلیل گفتمانی متون «هیچ متن خنثی و بی‌طرفی وجود ندارد و هر متنی در شرایط و موقعیت خاصی تولید شده است و تمام متن‌ها به یک منبع قدرت مرتبط هستند» (بهرام‌پور، ۱۳۷۹ش: ۲۲) با در نظر گرفتن زمان و اوضاعی که این دو نامه تحت تأثیر آن نگاشته شده است، می‌توان لایه‌های زیرین آن دو را کشف نمود و از اغراض نهفته آن‌ها، پرده برداشت. در این پژوهش سعی بر آن است با استناد به الگوی تحلیل گفتمان لاکلا و موف، به خوانش انتقادی دو نامهٔ مذکور بپردازیم.

علت انتخاب دو نامهٔ محمد بن عبدالله و منصور عباسی از یک‌سو به نمود واقعی اندیشهٔ حاکم آن دوران در این دو نامه بازمی‌گردد و از دیگر سو، به موضع‌گیری هر دو نویسنده در مقابل هم و استفاده از زبان برای افزایش قدرت حزب خویش مرتبط است. همچنین علت انتخاب نظریهٔ تحلیل گفتمان لاکلا و موف در مقابل نظریات تحلیل گفتمان پیش از آن، این است که از یک سو این الگو، آرای سایر اندیشوران اجتماعی پیش از خود همچون فوکو و دیگران را بسط، تلفیق و ادغام کرده و الگویی جدید برای تحلیل متن قدرت نشان داده است؛ و از دیگر سو این دو نفر تحلیل گفتمان انتقادی را از حوزهٔ زبان‌شناسی به عالم سیاست و اجتماع کشیده و از آن به مثابهٔ ابزاری نیرومند برای تحلیل‌های اجتماعی خود استفاده کرده‌اند؛ بطوری که گفتمان تمام عرصه‌های حیات اجتماعی را درمی‌نوردد و اذهان و رفتار کارگزاران فردی و اجتماعی را شکل می‌دهد. با این توضیحات الگوی لاکلا و موف می‌تواند بهترین مدل برای تحلیل گفتمان دو نامهٔ منصور و محمد باشد.

جستار حاضر با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و با هدف کشف شگردهای زبانی انتقادی و سیاسی‌نگر نویسندگان دو نامهٔ مورد بحث، در تلاش است با خوانش دو نامه، گفتمان آن‌ها را مورد بررسی قرار دهد تا به سؤالات زیر پاسخ دهد:

- بنابر نظریهٔ لاکلا و موف، عوامل غیرزبانی که باعث ساخت هویت‌ها و فعالیت‌های مندرج

در دو نامهٔ محمد بن عبدالله و منصور عباسی شده، کدام است؟

- نتیجهٔ کاربست دال‌های مرکزی و شناور دو نامهٔ مذکور کدام است؟

تاکنون پژوهش‌های متعددی در حوزه تحلیل گفتمان انتقادی و همچنین نقد و تحلیل نامه‌های عصر عباسی صورت گرفته است که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

در ارتباط با فن خطابه و نامه‌نویسی: الربیعی (۱۹۶۹م) در کتاب «فن الخطابة: نشأتها وتطورها والدراسات النقدية حولها» محمد موسی (۱۹۷۸م) در کتاب «الخطابة العربية و فن الإلقاء» محمد حماد (۱۹۸۱م) در کتاب «فن الرسائل الثرية في القرن الرابع الهجري» هنا نایف (۱۹۸۹م) در کتاب «فن الخطابة في العصر الأموي: دراسة نقدية» السيد حدادي (۱۹۹۶م) در کتاب «فن الخطابة في المنظور النقدي: النظرية والتطبيق» کرباسی و محمد (۲۰۰۵م) در کتاب «الخطابة في دراسة نوعية شاملة» صالح الفلاح (۲۰۰۷م) در مقاله «الخطابة السياسية في العصر العباسي الأول» و حسین عبدالحلیم (۲۰۱۰م) در کتاب «فن الرسائل الثرية في العصر العباسي».

در ارتباط با تحلیل گفتمان متون ادبی در ایران پژوهش‌هایی چندی وجود دارد؛ مانند آقاگل‌زاده و ارجمندی (۱۳۸۹ش) در مقاله «کارآمدی تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف در نقد و ارزیابی برابرها در متون ترجمه شده «خواهران» اثر جیمز جویس»؛ حدادی و داوودی (۱۳۹۱ش) در مقاله «کردار گفتمانی و اجتماعی در رمان مدار صفر درجه بر پایه الگوی تحلیل گفتمان فرکلاف»؛ ملی و نویدی (۱۳۹۲ش) در مقاله «تحلیل گفتمان با رویکردی به مدل‌های ارتباطی فرکلاف در نمایشنامه اتللو»؛ حسینی و طالبیان (۱۳۹۲ش) در مقاله «بازنمایی هویت طبقه متوسط مدرن شهری در آثار مصطفی مستور: تحلیل گفتمان رمان‌های استخوان خوک و دست‌های جزامی و من گنجشک نیستیم»؛ قاسم زاده و گرجی (۱۳۹۰ش) در مقاله «تحلیل گفتمان انتقادی رمان دکتر نون زنش را بیش از مصدق دوست دارد»؛ قدسی و همکاران (۱۳۹۳ش) در مقاله «بررسی متن نامه مسعود غزنوی به ارسلان خان در تاریخ بیهقی با روش تحلیل گفتمان انتقادی»؛ اما در میان انبوه پژوهش‌های موجود تنها در دو مقاله نظریه لاکلا و موف بررسی شده است، نخست کسرای و پوزش شیرازی (۱۳۸۸ش) در مقاله «نظریه گفتمان لاکلا و موف ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی» است، چنانکه از عنوان این مقاله برمی‌آید جامعه آماری آن در حوزه علوم سیاسی است، نه ادبیات. مقاله دوم از مقدمی (۱۳۹۰ش) است تحت عنوان «نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موف و نقد آن» که وی به بررسی ابعاد و چارچوب نظریه لاکلا و موف پرداخته و جنبه‌های برتری این نظریه بر دیگر آرای تحلیل گفتمان را ارائه نموده است و چنین نتیجه گرفته است که این نظریه می‌تواند به مثابه ابزاری

برای آسیب‌شناسی و خودترمیمی گفتمان حاکم به کار رود و ادامهٔ استیلای آن را بر ساحت اجتماع و سیاست میسر سازد. با توجه به پیشینهٔ مذکور به نظر می‌رسد که جستار حاضر، نخستین اثری است که به تحلیل گفتمان انتقادی نامه‌های عصر عباسی بر اساس الگوی لاکلا و موف می‌پردازد.

۳-۱ چارچوب نظری تحقیق

۱-۳-۱ نظریهٔ لاکلا و موف

تحلیل گفتمان که از زیرشاخه‌های زبان‌شناسی به شمار می‌آید، به «مطالعهٔ زبان در ورای مرزهای جمله؛ مطالعهٔ روابط متقابل زبان و جامعه؛ مطالعهٔ خصایص تعاملی و گفت‌وگویی ارتباط روزمره» (Slembrouck, 2001: 2) تعریف شده است، همچنین به مطالعاتی اطلاق می‌شود که زبان نوشتاری، گفتاری و پدیده‌های نشانه‌شناختی را تجزیه و تحلیل می‌کند. (تلاوی، ۲۰۰۹م: ۸؛ آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵ش: ۱۱) برشمردن تعاریف گفتمان و تحلیل گفتمان کاری بسیار دشوار است؛ زیرا تحلیل‌گران گفتمان بر روی موضوع واحدی کار نمی‌کنند و هر یک بنا به حوزهٔ فعالیت خود تعریفی از گفتمان و تحلیل گفتمان را می‌پذیرند؛ اما همهٔ آن‌ها کاربست اجتماعی زبان و فراتر رفتن از صورت‌های زبان‌شناختی را وجههٔ همت خود قرار داده‌اند و هر کدام به طریقی در کار کشف پیامدهای اجتماعی کاربست زبان هستند.

در یک تقسیم‌بندی کلی انواع تحلیل‌های زبانی-گفتمانی به سه قسمت تقسیم می‌شود: ۱. تحلیل گفتمان ساخت‌گرا: در این نوع از تحلیل، به واحدهای بزرگ‌تر از جمله، فارغ از بافت و شرایط زمانی-مکانی و بیرونی متن، توجه می‌شود. (wodak, 2001: 5) ۲. تحلیل گفتمان نقش‌گرا: در این نوع از تحلیل، مفهوم بافت که همان شرایط زمانی-مکانی‌ای است که زبان در آن به کار رفته، نیز وارد تحلیل گفتمان می‌شود. (همان: ۷) ۳. تحلیل گفتمان انتقادی: در این نوع تحلیل که بیشترین وجه جامعه‌شناختی را دارد، بر نقش قدرت و ایدئولوژی به مثابهٔ شرایط فرامتنی مؤثر بر تحلیل گفتمانی تأکید می‌شود. (همان: ۹) لذا در تحلیل متون در درجهٔ اول به مسألهٔ سوءاستفاده از قدرت، سلطه، نابرابری و مقاومت در برابر قدرت پرداخته می‌شود. (فاضلی، ۱۳۸۳ش: ۸۸) این دیدگاه یک رویکرد بینارشته‌ای برای مطالعهٔ گفتمان است که بر نحوهٔ بازتولید قدرت اجتماعی و سیاسی به وسیلهٔ متن و گفتگو تأکید می‌کند. (شرشار، ۲۰۰۶م:

نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موف در کتاب «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی» از جمله نظریات جدید است که با بسط نظریه معنایی متشکل از مجموعه مفاهیم به هم مرتبط و ایجاد ساختاری نظامند از آن‌ها توانسته است به تحلیل عملکرد پدیده‌های اجتماعی-سیاسی و نیز ارتقای ظرفیت پیش‌بینی و تحول‌آفرینی در جوامع دست یازد. (مقدمی، ۱۳۹۰: ۹۱) این دو نظریه پرداز، تحلیل گفتمان انتقادی را از حوزه زبان‌شناسی به عالم سیاست و اجتماع کشیده و از آن به مثابه ابزاری نیرومند برای تحلیل‌های اجتماعی خود استفاده کرده‌اند. (همان: ۹۵) نظریه آن‌ها براساس ماهیت رابطه‌ای و غیرذاتی بودن معانی و ناتوانی در تثبیت کامل آن‌ها بنا نهاده شده است؛ لذا به زعم آن‌ها همه امور گفتمانی هستند. (Laclau & Mouffe, 1985: 105)

لاکلا و موف گفتمان را این‌چنین تعریف می‌کنند: «ما عملی را مفصل‌بندی می‌نامیم که رابطه‌ای میان عناصر برقرار نماید، بگونه‌ای که هویت آن‌ها به عنوان نتیجه عمل مفصل‌بندی اصلاح شود. کلیت ساختمان حاصل از عمل مفصل‌بندی را گفتمان می‌نامیم.» (ibid:105)

گفتمان‌ها حول یک نشانه مرکزی شکل می‌گیرند که لاکلا و موف آن را دال مرکزی می‌نامند. (ibid:107) گفتمان‌ها سعی می‌کنند معنای کلمات را آن‌طور که می‌خواهند، تثبیت نمایند؛ اما گفتمان‌های دیگر همواره این تثبیت معنایی را به چالش می‌کشند و معنای کلمات را به طور کامل تثبیت نمی‌کنند؛ (ibid:113)؛ لذا همین تثبیت نشدن معانی، عمل سیاسی را ممکن می‌کند. در جدال میان گفتمان‌ها، در نهایت یک گفتمان به صورت موقت هژمونیک می‌شود (دال مرکزی) و می‌تواند معنای کلمات (دال‌های شناور) را به طور موقت، آن‌طور که می‌خواهد تثبیت نماید. هژمونیک شدن یک گفتمان، حاصل هژمونیک شدن معنای دال‌های آن است و به معنی آن است که عامه مردم معانی آن را پذیرفته‌اند. (سلطانی، ۱۳۸۴: ۸۳)

مؤلفه‌های مهم نظریه لاکلا و موف عبارتند از: دال مرکزی، دال شناور، تضاد و غیریت، هژمونی و قدرت، که در تحلیل دو نامه منصور و محمد به طور کامل به این عناصر پرداخته خواهد شد.

۲. بحث اصلی

۱-۲ فضای دو نامه

روش‌شناسی تحلیل گفتمان این دو نامه می‌تواند فعالیتی تفسیری برای فهم درست کاربست‌های زبانی آن‌ها باشد. بیان درست تحلیل‌ها مستلزم داشتن دانشی نسبت به اوضاع حاکم بر دورانی است که این دو نامه در آن به نگارش درآمده‌اند.

با استیلای عباسیان بر مسند حکومت (۷۵۰م) حزب‌های مخالف در اطراف و اکناف مرکز خلافت پدید آمد. یکی از حزب‌های مخالف، حزب شیعه بود که با رهبری محمد بن عبدالله بر علیه منصور عباسی قیام کرد. (ابن طقطقی، ۱۴۱۸ق: ۱۲۰) این دو رهبر در موضع‌گیری سیاسی خود طی دو نامه از حق خود نسبت به حکمرانی دفاع کردند، منصور خلافت را از آن عباسیان می‌دانست و محمد آن را حق علویان می‌پنداشت. (اسماعیل، ۲۰۰۹م: ۴۳-۴۴) مخالفت‌های این دو نفر شدت گرفت تا به کشمکش و درگیری انجامید. منصور چون وضع را چنین دید، اول از در صلح و مسالمت درآمد و به محمد نامه‌ای نوشت که تو در امان هستی؛ ولی محمد به او نوشت که امان تو صادق نیست؛ زیرا قبلاً هم بعضی افراد را امان داده بودی؛ ولی دروغ گفתי. (ابن‌الاثیر، ۱۳۸۷ش: ۵۱۳/۵؛ حسن ابراهیم، ۱۳۷۶ش: ۱۲۷) منصور بار دیگر نامه‌ای نوشت و چون از محمد، مأیوس شد و فهمید که راه مسالمت و صلح فایده‌ای ندارد، به جنگ با وی آماده شد و او را به قتل رساند. (طبری، ۱۹۱۴م: ۲۵۰/۵)

نامه‌هایی که توسط این دو رهبر ارائه گردید بر حسب اوضاع محیطی و اجتماعی حاکم بر جامعه شکل گرفت. از آن‌جا که مهم‌ترین موضوعات خطابهٔ این دوره عبارت است از: خطابهٔ دینی که وظیفه‌اش دعوت به دین و مجاب کردن معاندان است (ضیایی، ۱۳۷۳ش: ۴۳) و خطابهٔ حزبی که در آن از رأی و اصول عقیده‌ای خاص دفاع می‌شود (الحاوی، ۱۹۸۷م: ۲۹) و خطابهٔ سیاسی که در آن خطیب، با تشریح سیاست، مردم را به مبارزه فرامی‌خواند و به آن‌ها بیم و امید می‌دهد. (زکی، ۱۹۲۳م: ۸۹) بنابراین می‌توان دو نامهٔ منصور و محمد را در زمرهٔ خطابه‌های سیاسی و حزبی قرار داد؛ زیرا زبانی کوبنده و شدید دارند و در راستای مسائل حکومتی در جریان هستند.

۲-۲ تحلیل متن دو نامه

هر گفتمان با تکیه بر مبانی فلسفی و بنیادین خود روش متناسب با خویش را تولید و پدیده‌های اجتماعی را در قالب آن تحلیل می‌کند؛ زیرا در حقیقت گفتمان «زبان و رای جمله و عبارت» است. (1: Jaworski & Coupland, 1999) بنابراین اگر بپذیریم که زبان بیش از آن‌چه آشکار می‌سازد، پنهان می‌سازد و این آشکار و پنهان کردن‌ها هدف‌مند است، با تجزیه و تحلیل گفتمان نامه منصور عباسی و محمد بن عبدالله می‌توان به درکی بیشتر و عمیق‌تر از اوضاع حاکم بر آن دوران دست یافت. با توجه به این مسأله سعی می‌شود در این قسمت با بررسی و تحلیل زبان دو نامه، مؤلفه‌های تحلیل گفتمانی لاکلا و موف از آن استخراج گردد و با مقایسه آن‌ها به اهداف منصور و محمد نزدیک شده و آن را تفسیر کرد.

۱-۲-۲ دال و مدلول (Signifier & Signified)

معانی-که محصولات اجتماعی‌اند- همواره از طریق زبان بازنمایی می‌شوند و نیازمند درک و تفسیر مداوم هستند. این معانی که عموماً در مطالعات فرهنگی همراه با باری ایدئولوژیک در نظر گرفته می‌شوند، نیازمند آن هستند که شبکه پیچیده دال‌ها و مدلول‌هایشان کشف شود تا ایدئولوژی نهفته در پس ظاهر طبیعی‌شان آشکار گردد. دال و مدلول از جمله مفاهیم کلیدی در نظریه لاکلا و موف است. دال‌ها، اشخاص، مفاهیم، عبارات و نمادهای انتزاعی یا حقیقی هستند که در چارچوب‌های گفتمانی خاص، بر معانی خاص دلالت می‌کنند. معنا و مصداقی که یک دال بر آن دلالت می‌کند، مدلول نامیده می‌شود. مدلول نشانه‌ای است که با دیدن آن، دال موردنظر برایمان معنا پیدا می‌کند. (کسرای و شیرازی، ۱۳۹۰ش: ۴)

لاکلا و موف، دال‌های هر متن را به دال مرکزی و دال شناور تقسیم می‌کنند و همچنین رابطه بین دال‌ها را اختیاری و قراردادی می‌دانند. در ادامه، ابعاد دال و مدلول در دو نامه محمد بن عبدالله و منصور بررسی و تحلیل می‌شود.

۱-۲-۲-۱ دال مرکزی (Nodal point)

به شخص، نماد یا مفهومی که سایر دال‌ها حول محور آن جمع و مفصل‌بندی می‌شوند، دال مرکزی می‌گویند. (112: Laclau & Mouffe, 1985) دال مرکزی به مثابه عمود خیمه است که اگر برداشته شود، خیمه فرومی‌ریزد. گفتمان، منظومه‌ای منسجم است و دال برتر، هسته مرکزی آن است و نیروی جاذبه دال مرکزی، سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند. (خلجی، ۱۳۸۶ش: ۵۴)

دو نامهٔ مورد بحث با هستهٔ رهبری بر امت اسلامی طرح‌ریزی شده است. محمد بن عبدالله، پیشوای حزب شیعه، ادعاهای خود را مبنی بر حکومت اسلامی -در چکیده‌ای برگزیده از نامه- بر موارد ذیل قرار می‌دهد:

۱. شیعهٔ علوی، در پیروزی عباسیان دارای نقش تعیین‌کننده هستند.
۲. جانشینی حق علی بن ابی‌طالب است و فرزندان ایشان تا زمانی که در قید حیات هستند استحقاق امر سیاست را دارند.

۳. محمد به جهت نسب و تبار از منصور برتر است. (اسماعیل، ۲۰۰۹م: ۴۵-۴۶)

انتساب خلافت به شیعه، دال مرکزی یا به نوعی عنصر اصلی متن این نامه است؛ زیرا هستهٔ اصلی آن در خدمت ایجاد تمایز، مشروعیت‌دهی به خود، مشروعیت‌زدایی از دیگری، مسأله‌دار کردن و به حاشیه راندن است. این دال مرکزی به‌طور مستقل به مقولهٔ قدرت و سلطه اشاره دارد و نویسندهٔ آن برای هژمونی و رسیدن به هدف اصلی خویش از آن بهره جسته است؛ زیرا در این گفتمان از طریق کنترل معنا، مناسبات سلطهٔ اجتماعی بازتولید می‌شود و تثبیت مناسبات اجتماعی سلطه، متضمن مناسبات گفتمانی است. (مک‌دائل، ۱۳۸۰ش: ۴۳) محمد بن عبدالله از این ترفند زبانی به خوبی بهره جسته است و می‌تواند کاربست گفتمانی وی مصداق این نظر زبان‌شناسان انتقادی باشد که «وظیفهٔ اصلی تحلیل گفتمان، پیدایش و گسترش آگاهی انتقادی نسبت به زبان به مثابهٔ عاملی برای سلطه است.» (فرکلاف، ۱۳۷۹ش: ۱۱۹)

منصور نیز در پاسخ به محمد بن عبدالله، خطابه‌ای ایراد می‌کند که در آن از حق خود و عباسیان نسبت به رهبری امت اسلامی دفاع می‌کند و جانشینی خود را مشروع جلوه می‌دهد. خلاصهٔ بیانات او چنین است:

۱. عباسیان پسر عموهای پیامبر هستند و فرزندان عمو در ارث خلافت بر فرزندان دختر مقدمند.
۲. تاریخ نشان می‌دهد تلاش علویان برای رسیدن به خلافت مفید واقع نشده و در مقابل، عباسیان توانسته‌اند در به دست آوردن حکومت پیروز شوند. (اسماعیل، ۲۰۰۹م: ۴۹)

خطابهٔ منصور در شرایط و چالش خاص اجتماعی ایراد شده است. او باور دارد که اگر به دنبال گفتمان‌های مسلط است همیشه باید با بحران‌ها و مشکلات اجتماعی دست به گریبان باشد، و بر این موضوع نیز واقف است که بحران‌هایی که سبب چالش وی هستند و می‌توانند مفصل‌بندی‌های هژمونیک او را ناتوان و ضعیف جلوه دهند، پاشنهٔ آشیل گفتمان‌ها است؛ زیرا در اذهان، سوژه‌ها نیاز به یک گفتمان جایگزینی دارند که بتوانند مشکلات موجود را برطرف

سازند. منصور با این ذهنیت و به دنبال رهایی از این بی‌قراری و خلق یک عینیت جدید، مسأله وراثت را مطرح می‌کند و از آن برای مشروع جلوه‌دادن حق خود بر خلافت و به عنوان بدیلی برای گفتمان موجود استفاده می‌کند؛ بنابراین از راه نظریه‌پردازی و بازسازی تئوریک به ساماندهی واقعیت و غلبه بر بحران‌ها می‌پردازد.

انسجام گفتمان‌ها به ثبات رابطه میان دال و مدلول و همچنین ثبات رابطه دال‌ها با دال مرکزی در یک مفصل‌بندی وابسته است. (کسرای و پوزش‌شیرازی، ۱۳۸۸ش: ۳۴۵) از این‌رو، منصور از دال مرکزی خود استفاده سیاسی می‌کند و آن را با مفهوم هژمونی پیوند می‌دهد. از دیگر سو چون در آن زمان بر مسأله وراثت در خلافت اجماع حاصل شده بود (ابن‌قتیبه، ۱۹۶۹م: ۴/۱) منصور نیز افکار عمومی را برای تثبیت دال مرکزی خود سوق می‌دهد. با هژمونیک شدن دال گفتمان منصور، کل گفتمان وی هژمونیک می‌شود؛ زیرا «تثبیت موقت هویت‌ها، اصلی‌ترین کار ویژه هژمونی در گفتمان است.» (کسرای و پوزش‌شیرازی، ۱۳۸۸ش: ۳۵۰)

از مجموع آنچه درباره دال مرکزی دو نامه گفته شد، می‌توان فهمید که دال مرکزی در هر دو نامه یکسان است و برای مشروع دانستن حکومت بر امت اسلامی طرح‌ریزی شده است.

۲-۱-۲-۲ دال شناور (Non-fixed point)

از نظر لاکلا و موف دال شناور دالی است که مدلول آن غیر ثابت است. به عبارت دیگر، مدلول‌های متعدد دارد و گروه‌های مختلف سیاسی برای انتساب مدلول مورد نظر خود به آن، رقابت می‌کنند. (Laclau & Mouffe, 1985: 115) هر گفتمان بر مبنای ساختار نظام معنایی خود، مدلول سازگار با این نظام معنایی را برجسته می‌سازد و مدلول‌های دیگر را به حاشیه می‌راند. (کسرای و پوزش‌شیرازی، ۱۳۸۸ش: ۶) در نامه محمد و منصور مدلول‌های بسیاری همچون دال‌های شناور، مفهوم دال مرکزی را تبیین می‌کنند.

در نامه محمد بن عبدالله، نویسنده سعی کرده با کاربرد مطالبی چون دال شناور، مفهوم دال مرکزی (حکومت بر جامعه اسلامی) را تبیین کند. از آن جمله «و قد تعلم أن الحق حق»: می‌دانی که حق حق است. (الخصری‌بک، ۱۹۸۶م: ۷۸) دال شناور در این جمله، تبیین حق به عنوان امری الهی در راستای حق بودن حکومت اسلامی است، این‌گونه که امر ولایت و حکومت را خداوند تعیین کرده و این امر عین حقیقت است. یکی دیگر از دال‌های شناور نامه وی این

عبارت است: «وَأَنَا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانِ الْوَصِيَّ وَالْإِمَامَ»: پدرمان علی^(ع) وصی و امام بود. (همان: ۷۸) از آنجا که حزب شیعه پیرو ولایت حضرت علی^(ع) هستند ایشان را به عنوان امام و جانشین اعلام می‌دارد. همچنین محمد بن عبدالله پیشوای این حزب، خود را به عنوان وارث حضرت علی^(ع) بر حکومت اسلامی می‌داند. عبارت دیگر که می‌تواند دال شناور این نامه باشد عبارت است از «وَلِكِ عَهْدِ اللَّهِ إِنْ دَخَلْتَ فِي بَيْعَتِي»: قسم به خدا که در بیعت با من داخل شده‌ای. (همان: ۷۸) است که به عهد الهی اشاره دارد که در آن خداوند، امر حکومت و سرپرستی امت اسلامی را بیان داشته و پیوستن منصور به دستگاه حکومتی محمد بن عبدالله در حقیقت پذیرفتن عهد الهی است.

با نگاه اجمالی به دال‌های شناور نامهٔ محمد بن عبدالله می‌توان گفت که تمامی آن‌ها بر محور حکومت بر جامعهٔ اسلامی می‌چرخد؛ و از این طریق عمل مفصل‌بندی صورت می‌پذیرد و مفاهیم یاد شده در چارچوب گفتمان انتسابی، هویتی خاص می‌یابند. این انسجام معنایی در سایهٔ مفصل‌بندی دال‌ها حول دال مرکزی حاصل می‌شود. صورت‌هایی که محمد برای ابراز سلطه به کار گرفته است، از رهگذر ایدئولوژی عمل می‌کند؛ زیرا نقش ایدئولوژی در این امر بسیار برجسته است «ایدئولوژی متکفل بازنمودن جهان از دید منافع خاص است.» (فرکلاف، ۱۳۷۹ش: ۵۳)

منصور در نامهٔ خود برای الهی جلوه دادن حکومتش بر جامعهٔ اسلامی از آیهٔ «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ»: من از آیین پدران واجدادم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم. (الخصری، ۱۹۸۶م: ۷۹) بهره جسته است. او چنین می‌پندارد که خلافت از جانب خداوند به آبا و اجداد او عطا شده و او - که از نوادگان اسحاق نبی است - (مسعودی، ۱۳۴۷ق: ۲۴۱/۲) راه پیشینیان را در پیش می‌گیرد و حق خود را از خلافت می‌ستاند. این تلقی به عنوان دال شناوری است که هستهٔ اصلی نامه را تبیین می‌کند. منصور به‌خوبی می‌داند که از طریق گفتمان، یک موضوع به صورت مفصل تبیین می‌شود و با کمک زبان، معنا و مفهوم پدید می‌یابد. (شاوش، ۲۰۰۱م: ۸) لذا از زبان برای بیان مقصود خویش به نحوی قابل ملاحظه استفاده می‌کند.

او در جایی دیگر از نامه با واژگانی متفاوت، بار دیگر بر مشروع بودن خلافت عباسیان اصرار می‌ورزد و انتخاب فردی که برای سرپرستی مسلمانان شایسته است (خلافت خود) را از مشیت الهی برمی‌شمرد تا با این ترفند زبانی، گروه مخالف بر خلاف مشیت الهی قدم برندارند

«ولکن الله یختار لدینه من یشاء من خلقه»: اما خداوند هر که را از خلقش که بخواهد برای دینش برمی‌گزیند. (الخصری بک، ۱۹۸۶م: ۷۹)

با بررسی دال‌های شناور نامۀ محمد و منصور می‌توان گفت که گفتمان هر دو نامه با ذهنیت و پیش‌داشت‌های ذهنی، برای برون‌رفت از مشکلی واحد طرح گشته است. مهم‌ترین بنیان ذهنی تحلیل گفتمان دو نامه برساخت‌گرایانه بودن آن است؛ بنابراین در این گفتمان دال‌های شناور است که هویت و فرآیند مرکزی نامه‌ها را برای ما معنادار می‌کند.

۳-۲-۱-۲-۲ اختیاری بودن رابطه دال و مدلول

در نظریه لاکلا و موف ارتباط هر نشانه با معنای خود اختیاری و قراردادی است و نمی‌تواند ذاتی باشد و به همین دلیل است که برای یک مدلول چندین دال متفاوت وجود دارد. (Laclau & Mouffe, 1985: 105) این بدین معناست که هیچ پیوند ضروری و طبیعی بین دال و مدلول (دست‌کم در زبانه‌ای گفتاری) وجود ندارد. وظیفه ناقد فراتر رفتن از معانی ظاهری و به بیان دیگر طبیعت‌زدایی از امور است؛ لذا وی از طریق رمزگشایی متون مختلف دست به کشف معانی ضمنی متون می‌زند. (چندلر، ۱۳۸۶ش: ۳۹) در دو نامۀ محمد و منصور این مسأله به خوبی قابل لمس است، به طوری که یک مدلول چندین دال متفاوت (دال‌های شناور) دارد که بر گرد هسته اصلی گفتمان آن دور می‌زند. تعدد دال‌های هر دو نامه بر این امر صحنه می‌گذارد که هم محمد و هم منصور با پیش‌فرض‌های ذهنی و برحسب اوضاع حاکم، میان دال و مدول‌های گفتمان خود ارتباط برقرار می‌کنند و آن‌ها را در راستای حزب و خواسته‌های خود سوق می‌دهند و این به عینه با نظر لاکلا و موف همخوانی دارد که «جهان فراگفتمانی هیچ نقشی در جهانی که ما می‌شناسیم ندارد؛ چراکه امور و اشیاء فراگفتمانی بی‌شکل و به تبع آن برای ما، غیرقابل فهم و دریافت هستند.» (Laclau & Mouffe, 1985: 105)

۲-۲-۲ تضاد و غیریت (Antagonism & Otherness)

برخی از مفاهیم تحلیل گفتمان به هم مرتبط‌اند و در فهم کل نظریه لاکلا و موف، با یکدیگر ارتباطی شبکه‌ای و زنجیره‌ای دارند. یکی از این مفاهیم که فهم نظریه گفتمان منوط به آن است، تضاد و غیریت است. به عقیده لاکلا و موف «گفتمان‌ها اساساً در ضدیت و تفاوت با یکدیگر شکل می‌گیرند.» (همان: ۴۹) این شاخصه در گفتمان محمد و منصور بیشتر نمود دارد، بگونه‌ای که هر نویسنده برای هویت بخشیدن به گفتمان خود در برابر گفتمان مقابلش موضع می‌گیرد و

از این طریق به گفتمان خود هویت می‌بخشد؛ به عنوان مثال گفتمان محمد در دال شناوری که خلافت را حق شرعی شیعه می‌داند به طور ویژه در تعارض با دال‌های شناور نامهٔ منصور است که خلافت را به عباسیان نسبت می‌دهد؛ از این رو گفتمان‌های هر دو نامه همواره در برابر خود غیریت‌سازی می‌کنند. با این توضیحات می‌توان دریافت که «گفتمان‌ها اموری بسته و تغییرناپذیر نیستند و هویت خود را به واسطهٔ نوع ارتباطی که با سایر گفتمان‌ها دارند باز تعریف می‌کنند.» (Gee, 1999: 25)

گاه در برابر یک گفتمان، غیرهای متعدد وجود دارد که گفتمان از آن‌ها در اوضاع گوناگون و برای کسب هویت‌های مختلف استفاده می‌کند؛ بنابراین تمایز قایل شدن میان غیرداخلی و غیر خارجی امکان‌پذیر خواهد بود. (سلطانی، ۱۳۸۳ش: ۱۱۱) به عنوان نمونه غیر خارجی در نامهٔ محمد آنجایی است که محمد از اخلاق سیاسی منصور سخن می‌گوید و از اتفاقاتی که برای امویان عراق و همچنین عمویش عبدالله بن علی در کسب حکومت شام رخ داده پرده برمی‌دارد. (الخصری بک، ۱۹۸۶م: ۶۰-۷۹)

در الگوی لاکلا و موف، تضاد و غیریت با مفاهیمی چون برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، زنجیرهٔ هم‌ارزی و زنجیرهٔ تفاوت و رقابت مرتبط است که در زیر به هر یک از آن‌ها اشاره خواهد شد.

۱-۲-۲-۲ برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی (Highlighting & Marginalization)

در عرصهٔ منازعات گفتمانی، دو مفهوم برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی به اشکال مختلف ظاهر می‌شوند و با مفهوم غیریت ارتباط تنگاتنگی دارند. لاکلا و موف معتقدند که یک گفتمان در تلاش است تا دال‌های موردنظر خود را برجسته‌سازی کند و نظام معانی و دال‌های گفتمان رقیب را به حاشیه بکشد و همچنین نقاط قوت خود و نقاط ضعف رقیب را برجسته سازد. (Laclau & Mouffe, 1985: 88) از آنجا که برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت و تداوم هژمونی یک گفتمان است؛ (سلطانی، ۱۳۸۳ش: ۱۶۷) در نامهٔ محمد و منصور نیز همین شیوه دنبال می‌شود و هر دو نویسنده برای برجسته کردن دال‌های خود و به حاشیه کشیدن نظام معانی خصم در پی تحمیل قدرت خود هستند؛ به عنوان مثال در نامهٔ محمد، دال‌های مورد نظر نویسنده بگونه‌ای طرح شده‌اند که نقاط قوت خود و نقاط ضعف رقیب برجسته‌سازی شده است:

«وقد علمت أنه ليس أحد من بني هاشم يمت بمثل فضلنا، ولا يفخر بمثل قدمنا وحديثنا، ونسبنا وسببنا. وإنا بنو أم رسول الله صلى الله عليه والسلم فاطمة بنت عمرو في الجاهلية دونكم، وبنو ابنته فاطمة في الإسلام من بينكم. فأنا أوسط بني هاشم نسباً، وخيرهم أما وأباً. لم تلدني العجم، ولم تعرف في أمهات الأولاد. وإن الله تبارك وتعالى لم يزل يختار لنا فولدني من النبيين أفضلهم محمد صلى الله عليه والسلم، ومن أصحابه أقدمهم إسلاماً وأوسعهم علماً وأكثرهم جهاداً علي بن أبي طالب، ومن نسائهم أفضلهن خديجة بنت خويلد، أول من آمن بالله وصلى إلى قبلة، ومن بناته أفضلهن السيدة نساء أهل الجنة، ومن المولدين في الإسلام الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة»: فهمیدم که هیچ کس از بنی هاشم نمی تواند به فضایل ما برسد و به افتخارات قدیم و جدید ما و نسب و خویشاوندیمان دست یابد. ما فرزندان مادر رسول خدا^(ص)، فاطمه دختر عمرو، در دوران جاهلیت هستیم که در برابر شما قرار داشت و همچنین پسران دخترش فاطمه در دوران اسلامی که از میان شما بود. من از لحاظ نسب میانه ترین بنی هاشم هستم و از لحاظ پدر و مادر بهترینشان. مرا عجم به دنیا نیاورده و مادران فرزندان نیز از من چیزی نمی داند. و خداوند مدام برایمان بهترین ها را برمی گرداند؛ مرا از اولاد پیامبران که بهترینشان محمد^(ص) است قرار داد و از یاران وی علی بن ابی طالب است که از همه زودتر اسلام آورد و داناترین و مبارزترینشان است و از زنانشان که بهترینشان خدیجه دختر خویلد است، نخستین کسی که به خدا ایمان آورد و به سمت قبله نماز خواند. و از دخترانش که بهترین زنان است و سرور زنان بهشت است و فرزندانی که در دوران اسلامی به دنیا آمدند حسن و حسین سرور جوانان بهشت» (الخصری بک، ۱۹۸۶م: ۷۸)

دال های مورد نظر نویسنده نامه و نقاط قوتش بدین گونه برجسته سازی می شود: الف) ذکر نسب و تبار خویش به عنوان عرب اصیل و از فرزندان مادر رسول^(ص) و از سلسله بنی هاشم که ارزش والایی دارند. ب) ذکر ضعف رقیب خود که از مادری غیر عرب متولد شده است. در حقیقت محمد با ذکر نسب و تبار خویش و فضایل اجدادش سعی می کند نظام معنایی و دال های گفتمان رقیب خویش را به حاشیه براند.

در بخش دیگری نیز نویسنده سعی کرده با برجسته سازی دال های گفتمانی و نقاط قوت خود، نقاط ضعف رقیب را برجسته نماید که این امر تضاد و غیریت گفتمان ها را به خوبی تبیین می کند. در مقابل این برجسته سازی ها، نوعی حاشیه رانی از نظام معنایی و دال های خاص رقیب نیز به چشم می خورد: «توفي رسول الله صلي عليه وسلم وليس من عمومته أحد حيا إلا العباس

فكان وارثه دون بني عبدالمطلب. وطلب الخلافة غيرواحد من بني هاشم فلم ينلها إلا ولده. فاجتمع للعباس أنه أب رسول الله صلي الله عليه وسلم خاتم الأنبياء. وبنوه القادة الخلفاء، فقد ذهب بفضل القديم والحديث، فأما ما ذكرت من النساء وقراباتهن فلوأعطين على قرب الأنساب وحق الأحساب لكان الخير كله لآمنة بنت وهب.../ ما ذكرت من أنك ابن رسول الله عزوجل أبي ذلك فقال: (ما كان محمد أباً أحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين).../ لم يجعل الله النساء كالعنقة، ولا الآباء كالعصبة والأولياء.../ فقد رأيتك فخرت على بني هاشم طراً، وقدمت نفسك على من هو خير منك أولاً وأخراً، وأصلاً وفضلاً و...»: «پیامبر^(ص) وفات یافت و از میان عموهایش تنها عباس زنده بود؛ لذا به جای عبدالمطلب وارث پیامبر شد. شخصی از طایفه‌ای غیر از بنی‌هاشم ادعای خلافت کرد و فقط فرزندش به خلافت رسید، همه اجماع کردند که عباس پدر پیامبر خاتم پیامبران است و فرزندان وی خلیفه و پیشوایند؛ لذا برتری قدیم و جدید کنار زده شد؛ اما دربارهٔ زنان و بستگان او باید گفت که اگر به سبب نسبت نزدیک، حقی داده شود بهتر است که به آمنه دختر وهب داده شود.... دربارهٔ این که گفته‌ای پسر رسول خدا هستی این آیه آن را رد می‌کند: (محمد پدر مردان شما نیست بلکه رسول خدا و خاتم انبیاست)... خداوند زنان را همچون عمو و پدران را همچون خویشاوند و ولی قرار نداده است... دیدم که به تمام بنی‌هاشم فخر فروشی کردی و خودت را از کسی که در پیشاهنگی و اصالت و برتری از تو بهتر است برتر دانستی.» (الخصری بک، ۱۹۸۶م: ۷۹-۸۰)

عباراتی که محمد در این بخش از نامه استفاده کرده است، درحقیقت برای برجسته‌ساختن خود و به حاشیه‌راندن خصم است؛ به این عبارات بنگرید: الف) انتساب به بنی‌هاشم؛ ب) از قدیم تاکنون دارای فضیلت است؛ ج) بنی‌هاشم مایهٔ فخر همگان است؛ د) رسول‌الله بهترین انسان‌هاست. در واقع نویسنده سعی کرده با گفتمان پیش رو، قدرت خویش را در برابر رقیبش حفظ و مستمر قرار دهد تا از این طریق گفتمان خود را به مرحلهٔ هژمونی برساند؛ البته نباید از نقش دال‌های این گفتمان چشم‌پوشی کرد؛ زیرا آن‌ها به‌طور زنجیره‌وار در راستای حفظ قدرت و هژمونیک قرار دارند.

۲-۲-۲-۲ زنجیرهٔ هم‌ارزی (Chain of equivalence) و زنجیرهٔ تفاوت (Logic of difference)

یکی دیگر از مفاهیمی که در نظریه لاکلا و موف، از آن به عنوان زیرشاخه تضاد و غیریت یاد می‌شود، زنجیره هم‌ارزی و زنجیره تفاوت است. گفتمان‌ها از طریق زنجیره هم‌ارزی، تفاوت‌های موجود در میان عناصر را پنهان و به‌نوعی به وحدت و انسجام میان آن‌ها کمک می‌کنند؛ اما هیچ‌گاه هم‌ارزی نمی‌تواند به حذف کامل این تفاوت‌ها بینجامد. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳ش: ۱۹۲) بنابراین این عناصر، خصلت‌های متفاوت و معناهای رقیب را از دست می‌دهند و در معنایی که گفتمان ایجاد می‌کند، ادغام می‌شوند. زنجیره هم‌ارزی بدین معناست که فرایند مفصل‌بندی نشانه‌های اصلی در یک زنجیره معنایی با نشانه‌های دیگر ترکیب می‌شوند و در مقابل غیری که به نظر تهدیدکننده می‌رسد، قرار می‌گیرند. (De-Vos, 2003: 163) از دیگر سو زنجیره تفاوت به تنوع و تعدد در جامعه اشاره می‌کند و بر تمایزها و تفاوت‌های میان نیروهای اجتماعی تأکید می‌کند و می‌کوشد از راه تأکید بر تفاوت‌ها و تنوعات و به تبع آن اختلافات موجود در عرصه اجتماعی، زنجیره هم‌ارزی موجود را برهم بریزد. (همان: ۱۶۵) در این صورت است که خصومت و غیریت برجسته می‌شود.

منطق تفاوت بر اختلافات و مرزبندی‌های موجود میان نیروهای اجتماعی، تأکید می‌کند و در مقابل آن منطق هم‌ارزی در تلاش است تا از طریق مفصل‌بندی بخشی از این نیروها، تمایز میان آن‌ها را کاهش دهد، آنان را در برابر یک غیر، منسجم نماید. بدین ترتیب تمایزات موجود میان عناصر متفاوت به دست فراموشی سپرده می‌شود و همه آن‌ها در نظام معنایی حل می‌شوند که گفتمان ایجاد می‌کند. اگرچه هرگز تفاوت‌ها به طور کامل فراموش نمی‌گردند و از میان نمی‌روند. (smith, 1998: 89)

این ویژگی در دو نامه محمد و منصور دیده می‌شود. آن‌ها سعی می‌کنند با استفاده از زنجیره هم‌ارزی و زنجیره تفاوت، اختلافات موجود میان خود را با ذکر شواهدی چون مسایل عقیدتی و صلاحیت در رهبری جامعه اسلامی تشریح کنند؛ به عنوان مثال، در هر نامه ویژگی‌های راسیسم‌گرایی (نژادپرستی) که دال بر منطق تفاوت است، کاملاً نمایان است؛ آن‌جا که محمد نسب خود را به رخ منصور می‌کشد و خود را عرب اصیل معرفی می‌کند و منصور نیز با انتساب خود به دربار و تخت سلطنت، نسب خود را از جمله اشراف و بزرگان نشان می‌دهد. همچنین منصور برای رسیدن به هدف خود (دستیابی به حکومت) از تمامی گروه‌ها، حزب‌های سیاسی و

مذهبی استفاده می‌کند، و در حقیقت با این کار یک زنجیرهٔ هم‌ارزی برای گفتمان انقلاب عباسی به وجود می‌آورد تا تفاوت‌های شاخص بین آن‌ها، برای مدتی کوتاه فراموش شود.

۳-۲-۲ رقابت (Competition)

«رقابت» یکی دیگر از موضوعاتی است که در نظریهٔ لاکلا و موف، در کنار غیریت مطرح می‌شود. از آنجایی که گفتمان‌ها در تلاش‌اند تا گفتمان دیگری را به حاشیه برانند و خود را برجسته سازند؛ لذا گاه این حاشیه‌رانی‌ها بسیار شدید می‌شود و با گفتمان رقیب به رقابت می‌پردازند؛ اما هرگز نمی‌توانند رقیب را به طور کامل از صحنهٔ رقابت حذف نمایند. (Laclau & Mouffe, 1985: 91) تخاصم در نگاه لاکلا و موف امری بیرونی نیست؛ بلکه در ارتباط یک پدیده با بیرون از خودش است. بنابراین، خصومت در نظر آن‌ها به موقتی بودن و تصادفی بودن نهایی پدیده‌ها و گفتمان‌ها اشاره دارد. با وجود این، خصومت همواره وجود یک گفتمان را تهدید می‌کند و آن را در معرض فروپاشی قرار می‌دهد؛ اما از آنجایی که همهٔ گفتمان‌ها خصلتی امکانی و موقتی دارند، هیچ‌گاه به طور دائم تثبیت نمی‌شوند. (laclau, 1990:28)

در نامهٔ محمدبن عبدالله مسألهٔ رقابت نیز رعایت شده است. نویسنده می‌داند وجود غیر/منصور، مایهٔ انسجام‌بخشی به هویت گفتمان وی است و او را از رقبای دیگر متمایز می‌کند. لذا رقابت خویش را با تشدید بسیاری در پی می‌گیرد تا گفتمان‌ش را به مرحلهٔ هویت و تثبیت برساند: «فأما أمانك الذي عرضت عليّ فأبي الأمانات هو؟ أمان ابن هبيرة؟ أم أمان عمك عبدالله بن عليّ؟ أم أمان أبي مسلم؟ والسلام»: اما امنیتی که بر من ارائه نمودی، آن امنیت کدام است؟ امنیت ابن هریره؟ یا امنیت عمویت عبدالله بن علی؟ یا امنیت ابومسلم؟ والسلام. (الخصری بک، ۱۹۸۶م: ۷۸) محمد در این چند جمله، علت خصومت و رقابت خود را در نحوهٔ برخورد بد و نیرنگ‌آلود منصور با نزدیکان و یاوران دولت عباسی می‌داند؛ زیرا عباسیان سیاست‌یاری از دیگر گروه‌های اجتماعی را برای قدرت و هویت خویش در پیش گرفتند؛ و به محض این‌که دال مرکزی (حکومت و رهبری بر مسلمانان) آن‌ها تثبیت شود به آن گروه‌هایی که آن‌ها را در این راه کمک کردند توجهی نکنند. این نیرنگ‌بازی در مورد ابومسلم خراسانی نیز اتفاق افتاد. (ابن‌الاثیر، ۱۳۸۷ش: ۵/۵) بنابراین محمد بن عبدالله، در راستای رقابت خود از چنین ادله‌ای استفاده می‌کند تا پیش از گفتمان رقیب، آن را تهدید و در معرض واکنش قرار دهد.

منصور نیز در مقابل این واکنش سریع رقیبش، عکس‌العمل نشان داد و سعی کرد نقاط قوت و دال‌های خویش را برجسته سازد؛ تا با این کار، هویتی را که رقیب بوجود آورده بود، از فرایند تثبیت خارج کند و در رقابت با او کوتاه نیاید. بنابر نظریه لاکلا و موف که هیچ گفتمانی نمی‌تواند در مقابل یک غیر، گفتمان خود را با حالت خصم و رقابت به طور کامل تثبیت نماید. (Laclau & Mouffe, 1985: 91) می‌توان چنین فهمید که هر دو نویسنده تلاش کردند تا در رقابت با خصم از هیچ کوشش دریغ نکنند؛ اما نتوانستند به طور کل رقیب را از صحنه خارج نمایند.

۲-۲-۳ هژمونی (Hegemony)

هژمونی یا اقتدار به معنای نفوذ یک گروه اجتماعی بر گروهی دیگر است (Joseph, 2002: 8). مارکسیست‌ها نخستین بار این اصطلاح را مطرح کردند؛ به معنای چیرگی مادی و معنوی گروه مسلط بر گروه تحت‌سلطه تا جایی که گروه مسلط حتی نگرش خود به جهان و انسان و روابط اجتماعی را نیز همه‌گیر می‌کند و گروه تحت‌سلطه باید این نگرش را به عنوان بخشی از نظم طبیعی جهان بپذیرد. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳ش: ۱۸۳؛ عبید، ۲۰۰۵م: ۶۱-۶۲) در نظریه لاکلا و موف مفهوم هژمونی از اهمیتی ویژه برخوردار است؛ زیرا در نظام سیاسی، رابطه دال و مدلول با فرایند هژمونی استحکام دارد. (Laclau & Mouffe, 1985: 28) اگر گفتمانی بتواند نظر عامه مردم را نسبت به دال مرکزی خود جذب کند، در این صورت مفهوم آن دال در وجود اعضای جامعه نهادینه می‌شود و آن گفتمان برای مدت زمانی مشخص هژمونیک می‌شود. (سلطانی، ۱۳۸۴ش: ۸۲-۸۳)

همان‌طور که پیش از این گفته شد محمد بن عبدالله و منصور با نگاشتن دو نامه درصدد بودند دال مرکزی خود را بر کرسی بنشانند و مشروعیت حکومت خود بر مسلمانان را هژمونی کنند. در این دو نامه مفهوم هژمونی حول این موضوع می‌چرخد که در وضعی که برای امویان پیش آمده و هر طایفه در انتظار قیام فردی است که در مقابل امویان قرار بگیرد، (زیدان، ۱۳۷۳ش: ۲/۲۳۹) چه کسی می‌تواند قدرت را از آن خود کند و به برتری برسد: پیروان محمد/شیعه یا پیروان منصور/عباسیان؛ به عبارت دیگر، در نهایت کدام نیروی سیاسی درباره شکل‌های مسلط رفتاری در جامعه آن دوران تصمیم خواهد گرفت. از این رو، هریک از این دو

گروه تلاش می‌کردند با تعاریفی که از دال‌ها و مدلول‌های خود در نامه‌ها بیان کرده‌اند، نظام معنایی خود را بر افکار عامه تحمیل و اندیشهٔ خود را بر جامعه هژمونی نمایند.

تولید معنا و تثبیت آن یکی از ابزارهای مهم گفتمان‌ها برای کسب قدرت و ایجاد ثبات در روابط قدرت و استمرار هژمونی است. (کسرای و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸ش: ۳۵۰) این مهم در نامه‌های محمد و منصور نیز به کار رفته است؛ بگونه‌ای که گفتمان‌های هر دو نفر از طریق تولید معنا و برجسته‌سازی آن و ایجاد اجماع در سایهٔ استیلای هژمونیک بر سراسر جامعه، روابط قدرت موجود را در جامعه طبیعی و مقبول جلوه می‌دهند تا از نظرها پنهان بماند و قابل مؤاخذه نباشد. منصور از این کارکرد هژمونی به خوبی بهره برده و در نامهٔ خود با انواع ترفندهای زبانی، سلطه را جایگزین زور کرده و قدرت را نزد افکار عمومی به حقیقت تبدیل نموده و آن را امری عادی و طبیعی جلوه داده است.

لاکلا و موف در تبیین هژمونی، سه موضوع دیگر را نیز مطرح می‌کنند که در کنار هژمونی قابل بررسی است و می‌تواند از زیرشاخه‌های آن به حساب آید. آن سه موضوع عبارتند از: انسداد، ساختارشکنی و قابلیت اعتبار.

۴-۲-۲ انسداد یا توقف (prevent)

نظریهٔ لاکلا و موف براساس مفهوم ثبات و بی‌ثباتی بنا نهاده شده است. بر این اساس، روابط سیاسی همیشه ناپایدار و آمیخته با تضاد، تزلزل و احتمال است و به دلیل بی‌ثباتی همیشگی، برخی از روابط سیاسی قابل درک نیست. (De Mendonça, 2014: 60) انسداد یا توقف نیز یکی دیگر از مفاهیم لاکلا و موف است که با بی‌ثباتی و موقتی بودن گفتمان ارتباط دارد و «زمانی رخ می‌دهد که یک عنصر از حالت شناور خارج شود و تحت ارادهٔ هژمونیک، به ثبات موقت گفتمان منجر شود.» (مقدمی، ۱۳۹۰ش: ۱۰۱) لازمهٔ انسداد، برجسته‌سازی نظام معنایی مورد نظر خود و به حاشیه کشاندن نظام معنایی رقیب است. (همان: ۱۰۲)

همان‌طور که پیش از این اشاره شد محمد بن عبدالله در تلاش بود نقاط قوت خود و نقاط ضعف رقیب را برجسته‌سازی کند و از این طریق او را به حاشیه براند؛ اما او توانایی چنین کاری را در بازهٔ زمانی موقتی داشت و بیشتر از آن نمی‌توانست نظام معنایی خود را تثبیت نماید؛ زیرا پس از افول امویان، عباسیان از فرصت به دست آمده سود جسته و با یادآوری مظلومیت امام حسین^(ع) کوشیدند دعوت خود را پیش ببرند. (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق: ۲۱۷/۳) آن‌ها با شعار «الرضا من آل محمد» که موافق با گروه‌های مختلف هوادار علویان بود. (ابن‌طقطقی،

۱۸ (ق: ۱۲۰) به هدف خود نزدیک شدند؛ لذا نظام معنایی آن‌ها بر افکار عمومی هژمونیک شد. منصور نیز از این شرایط بهترین بهره را برد و به دلیل از پیش هژمونی شدن در افکار عامه، با نوشتن نامه‌هایی مستدل و کوبنده، توانست گوی سبقت را از رقیب خود پیش بگیرد و گفتمان رقیب را دچار انسداد و توقف نماید. در دیگر سو، محمد نیز در تلاش بود نظام معنایی منصور را دچار انسداد و توقف نماید؛ اما در این امر موفق نشد؛ زیرا براساس نظریه لاکلا و موف، حذف معنایی رقیب، موقتی است و همواره امکان تزلزل معانی تثبیت یافته در درون گفتمان وجود دارد. (Laclau & Mouffe, 1985: 68) بنابراین نظام معنایی که محمد در پی انسداد آن بود توسط گفتمان منصور برجسته شد و به تهدیدی برای گفتمان طرد شده بدل گردید.

مباحث فوق مؤید این نکته اساسی است که گفتمان‌های محمد و منصور همیشه در حال رقابت برای تثبیت معنای خویش و حاکم نمودن آن بر سایر معانی است و این امر به وسیله ساختارشکنی و حاشیه‌رانی معنایی رقیب، انجام می‌پذیرد. از این رو، نزاع و رقابت بر سراسر گفتمان آن دو سایه افکنده است، رقابتی همیشگی برای خلق معنا که در عین حال نیروی پیش‌برنده جامعه آن زمان نیز به حساب می‌آید.

۱-۴-۲ ساختارشکنی (deconstruction)

در نظریه لاکلا و موف، ساختارشکنی نیز در ذیل مفهوم هژمونی قرار می‌گیرد و هدف آن از بین بردن ثبات معنایی رقیب و شکستن هژمونی گفتمان وی است؛ زیرا شکست ثبات معنایی یک گفتمان، در نهایت منجر به از میان رفتن هژمونی آن گفتمان منجر خواهد شد. (کسرابی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸ش: ۳۵۱) یک گفتمان از طریق ساختارشکنی، گفتمان‌های رقیب را در فضایی ناآرام و ملتهب قرار می‌دهد، مدلول خاص خود را به دال مرکزی موردنظر پیوند می‌دهد و نظام معنایی خویش را تثبیت می‌کند. (مقدمی، ۱۳۹۰ش: ۱۴)

این نوع ساختارشکنی در نامه محمد و منصور رخ داده است، به طوری که هر دو نویسنده سعی داشتند با جداسازی مدلول از دال خود و همچنین انتساب مدلول دیگری به دال موردنظر، دال‌های گفتمان‌شان را بازتعریف کنند و معنایی جدید به آن‌ها نسبت بدهد. محمد که از چارچوب گفتمان منصور به خوبی اطلاع داشت، از همان اول به سراغ دال مرکزی آن رفت و به وسیله ساختارشکنی، دال آن را از مدلولش جدا کرد، تا با بیان حق و حکم الهی حاکمیت رقیب خود را به چالش کشد. بدین ترتیب، منصور را در گفتمان خود عرب غیراصیل (از مادری

غیرعرب) و فردی ریاکار، فریب‌دهنده و عامل فتنه در جامعهٔ اسلامی معرفی کرد. (الخصری بک، ۱۹۸۶م: ۷۸) این ساختارشکنی و حاشیه‌رانیِ دیگری در کنار برجسته‌سازی دال مرکزی خود (رهبری حکومت اسلامی) منجر به شکل‌گیری نگاه اجماع و از میان رفتن استیلای گفتمان رقیب و هژمونی موقتی برای محمد می‌شود.

هژمونیِ گفتمان محمد سبب شد منصور نیز واکنش شدیدی داشته باشد و با برجسته‌سازی نقاط قوت خود، اقدام به ساختارشکنی عمل رقیب کند تا از این طریق گفتمان وی هژمونی شود. او برای تثبیت نظام معنایی خود از قدرت سیاسی عباسیان نیز استفاده کرد؛ مثلاً با انتساب خلافت خود به مشیت الهی (همان: ۷۹) و با بیان موروثی بودن مسألهٔ خلافت (اسماعیل، ۲۰۰۹م: ۴۹) سعی داشت ساختار نظام معنایی محمد را درهم‌شکند، و در این امر نیز موفق بود.

۵-۲-۲ قابلیت اعتبار (credibility)

یکی از اساسی‌ترین مسائل در مقبولیت یک گفتمان این است که آن گفتمان مورد پذیرش اکثریت جامعه قرار گیرد؛ لذا اگر همهٔ واژگان سازندهٔ گفتمان، فصیح و روان باشد و پیوند بین اجزای آن نیز به خوبی رعایت شده باشد، هنوز گفتمان به مقصد نهایی خود نمی‌رسد؛ مگر اینکه مقتضای حال و مخاطب نیز به نیکی رعایت شود. بنابراین اگر گفتمانی همهٔ این ویژگی‌ها را دارا باشد، آن وقت است که می‌تواند جان و دل مخاطب را تسخیر کند. تحلیل گفتمان انتقادی لاکلا و موف بر این موضوع بسیار تأکید دارد و از آن به عنوان قابلیت اعتبار یاد می‌کند که به معنای «سازگاری اصول پیشنهادی گفتمان با اصول بنیادین جامعه است.» (Laclau & Mouffe, 1985: 43) بر این اساس در هر پژوهش گفتمانی، ارتباطی ماهوی میان ذهن و زبان وجود دارد. زبان که بازنمایی ذهنی هر رخداد ارتباطی را کنترل می‌کند، سبب می‌شود ساختار سخن و متن نیز بتواند ذهن را کنترل کند. (فاضلی، ۱۳۸۳ش: ۹۴) به این ترتیب گروه‌هایی که قادرند بازنمایی‌های دلخواه خود را به واسطهٔ زبان در اذهان ایجاد کنند، قدرت را در اختیار خواهند داشت و از آن برای هژمونی نظام معنایی خود بهره خواهند برد.

این کارکرد زبانی، در نامه‌های محمد و منصور نیز به کار رفته است. هر دو با کاربرد کلماتی که دارای شمول معنایی هستند به برجسته‌سازی هدف خود می‌پردازند و بدین ترتیب، باور ایدئولوژیک و آموزه‌های نظری آن‌ها که با معیارهای اخلاقی و کرداری عامهٔ مردم هم‌خوانی دارد، درونی می‌شود؛ برای مثال، محمد در نامهٔ خود از عهد الهی و حدود خداوند که با باور

عامه مردم هم سو است، سخن می‌راند «ولك عهد الله إن دخلت في بيعتي أن أؤمنك على نفسك وولدك و كل ما أصبته، إلا حدا من حدود الله، أوحقا لمسلم أو معاهد، فقد علمت ما يلزمك في ذلك؛ فأنا أوفى للعهد منك، وأحرى لقبول الأمان»: قسم به خدا که اگر با من بیعت کنی خودت و فرزندت و تمام امورت ایمن هستند، جز درباره حدود خداوند و حقوق مسلمانان یا هم‌پیمانان. تو خودت نسبت به آنچه تو را ملزم ساخته آگاهی داری؛ چراکه من از تو برای عهد بستن و نسبت به برقراری امنیت شایسته‌ترم.

او با این کار قصد دارد گفتمان خود را بر مبنای حکم و پیروی اوامر خداوند هژمونی کند که مورد قبول عامه مخاطبان نیز است. منصور نیز از این کارایی زبانی باخبر بوده و در نامه خود از آن استفاده نموده است. او در بخشی از نامه‌اش، اندیشه جهان اسلامی برپایه قرآن را در جهت اعتبار بخشیدن به گفتمان خود و در نهایت هژمونی و تثبیت نظام معنایی خویش، مطرح نموده است: «لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِلنِّسَاءِ كَالْعُمُومَةِ (وَاتَّبَعَتْ مَلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ) وَلَكِنَّ اللَّهَ أَبِي ذَلِكَ فَقَالَ: (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ)»: خداوند زنان را همچون عمو قرار نداده (من از دین آبا و اجداد ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی می‌کنم) اما خداوند این موضوع را انکار می‌کند: (تو کسی را که دوست داشته باشی هدایت نمی‌کنی بلکه خداست که هر که را بخواهد هدایت می‌کند). (الخضری‌بک، ۱۹۸۶م: ۷۹-۸۰)

این عبارت‌های منصور درحقیقت موضع‌گیری وی نسبت به محمد است که به زنان اجازه فعالیت سیاسی و اجتماعی را در جامعه داده بود. منصور به خوبی این نکته را می‌دانست که جامعه عرب آن زمان با هرگونه فعالیت و رشد اجتماعی و سیاسی زنان مخالف است. (سلیم، ۱۹۹۵م: ۲۵۳) لذا فخر رقیب خود را به زنان عامل ضعف وی تلقی کرده است. در ادامه گفتمان خود نیز مسأله حقانیت خلافت خویش را با استناد به آیه قرآن مطرح می‌کند که خداوند نقشی اساسی در انتخاب پیامبران دارد و او نیز از آیین اجداد نبی خود پیروی نموده است. مخاطبی که این گفتمان منصور را می‌بیند به دلیل استنادهای قرآنی، آن را می‌پذیرد و نمی‌تواند در برابر آن موضع بگیرد.

۲-۲-۶ قدرت (power)

در اصطلاح جامعه‌شناسی، قدرت به این معناست که فرد یا گروهی با وادار کردن افراد دیگر به انجام کاری که خلاف خواسته آن‌هاست، بتواند به خواسته‌ها و اهداف خود دست یابد. (عامر،

۲۰۰۷م: ۱۱) بنابراین، هرچه فرد یا گروه بتواند در این امر موفق‌تر باشد، از قدرت بیشتری برخوردار است. مفهوم قدرت یکی از مفاهیم اساسی و پرکاربرد در تحلیل گفتمان انتقادی است؛ چراکه شکل‌گیری هر گفتمان تنها از طریق اعمال قدرت میسر است. (فاضلی، ۱۳۸۳ش: ۹۳)

با تحلیل دو نامهٔ محمد و منصور می‌توان به نحوهٔ استفادهٔ آن‌ها از قدرت جمعی و سلطه، در بافت اجتماعی و سیاسی گفتمان خود آگاهی پیدا کرد. از آنجا که در عصر عباسی، تبعیض و بی‌عدالتی میان مسلمانان به‌ویژه غیرعرب‌ها وجود داشت. (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق: ۲۴۸/۳)، هر حزبی در پی آن بود از این طریق دال مرکزی خود را هژمونی نماید، هر چند برای مدتی کوتاه، قدرت را به دست گیرد. کشمکش بر سر حاکمیت در اقصی نقاط سرزمین عربی موج می‌زد و آن گروهی که از قدرت بیشتری برخوردار بود، می‌توانست حکمرانی کند. در کشمکشی که میان محمد و منصور پدید آمد، آن گفتمانی پیروز می‌گردد که به ابزارهای قدرت، دسترسی بیشتری دارد و به عقیدهٔ فرکلاف از قدرت پشت گفتمان برخوردار است. (fairclough, 2001, 46- 53) این امر برای منصور محقق شد، او که به مسند قدرت تکیه زده بود در برجسته‌سازی، حاشیه‌رانی و ساختارشکنی دال مرکزی رقیب قوی‌تر عمل کرد و توانست گفتمان خود را در افکار عمومی به عرصهٔ هژمونیک و تثبیت معنائی برساند. به همین سبب است که در پایان نامهٔ خود، محمد را به دلیل عدم قدرت از صحنهٔ سیاسی کنار می‌زند و از وی می‌خواهد تا انتقام‌گیری از بنی‌امیه را به دولت و خلیفهٔ عباسی واگذار کند. «وَأَدْرِكُنَا مِنْ ثَارِكُمْ مَا عَجَزْتُمْ عَنْهُ، وَوَضَعْنَاكُمْ بِحَيْثُ لَمْ تَضَعُوا أَنْفُسَكُمْ. وَالسَّلَامُ». (الخصری، بک، ۱۹۸۶م: ۸۰)

نتیجه‌گیری

نامهٔ محمدبن‌عبدالله و منصور عباسی به عنوان پدیده‌ای سیاسی که واقعیت‌های سیاسی عصر عباسی را بازنمایی می‌کند، بر اساس نظریهٔ تحلیل گفتمان لاکلا و موف بحث و بررسی شد و نتایج زیر حاصل شد:

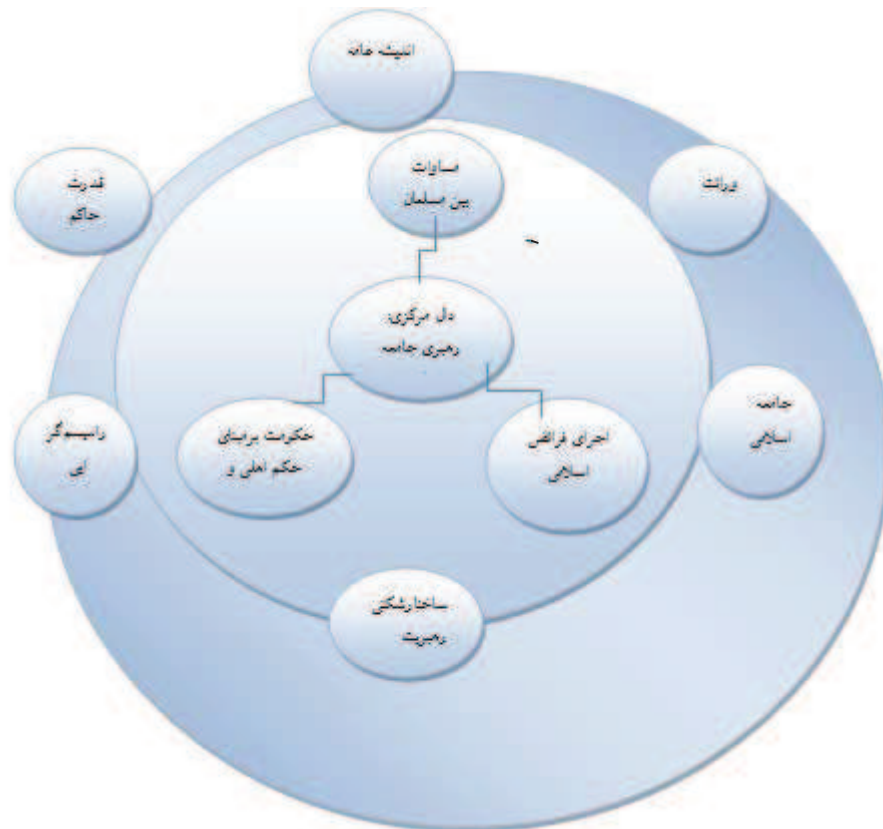
- گفتمان هر دو رهبر بر پایهٔ دال مرکزی مشترک رهبری بر امت اسلامی طرح گردیده و دال مرکزی آن به‌طور مستقل به مقولهٔ قدرت و سلطه اشاره دارد و در خدمت ایجاد تمایز، مشروعیت‌دهی به خود، مشروعیت‌زدایی از دیگری، مسأله‌دار کردن و به حاشیه راندن رقیب است. دال شناور در نامهٔ هر دو نویسنده نیز متعدد است و بر محور حکمرانی بر جامعهٔ اسلامی می‌چرخد. بنابراین با کمک دال‌های شناور عمل مفصل‌بندی گفتمان محمد و منصور صورت

می‌پذیرد و مفاهیم یاد شده در چارچوب گفتمان نامه‌ها، هویتی خاص می‌یابد و فرآیند مرکزی نامه‌ها را برای ما معنادار می‌کند.

- گفتمان محمد و منصور برای هویت‌بخشیدن به خود و موضع‌گیری در برابر رقیب، در تضاد و غیریت خاصی با هم قرار دارند. نمود این غیریت را در اختلاف نظر هر یک مبنی بر خلافت بر امت اسلامی می‌توان دید. براساس مفهوم تضاد و غیریت در نظریه لاکلا و موف، محمد و منصور جهت هژمونی مفاهیم خود، دال‌های خود را برجسته می‌نمایند و نظام معنایی رقیب را به حاشیه می‌کشانند و به بیان نقاط قوت خود و نقاط ضعف رقیب می‌پردازند و همچنین اختلافات موجود میان خود را با ذکر شواهدی؛ مانند مسائل عقیدتی و صلاحیت در رهبری جامعه اسلامی تشریح می‌کنند، تا با این کار به رقابت پردازند و طیف مخالف را از گردونه رقابت خارج کنند.

- محمد و منصور سعی داشتند به عامه مردم بفهمانند که کدام نیروی سیاسی شایستگی دارد درباره شکل‌های مسلط رفتاری در جامعه آن دوران تصمیم بگیرد. بنابراین هر یک با تعریف‌هایی که از دال‌ها و مدلول‌های خود در نامه‌ها ارائه دادند، نظام معنایی خود را در جامعه تولید و در افکار عامه تثبیت نمودند، و این امر موجب هژمونی گفتمان آن‌ها در جامعه شد. منصور به دلیل تکیه‌گاه قدرت، بسیار بیشتر از رقیبش توانست سلطه را جایگزین زور کند و قدرت را نزد افکار عمومی به حقیقت تبدیل نماید و آن را امری عادی و طبیعی جلوه دهد. لاکلا و موف در تبیین هژمونی، سه موضوع انسداد، ساختارشکنی و قابلیت اعتبار را نیز مطرح می‌کنند که این مسأله در دو نامه محمد و منصور نیز یافت می‌شود. بر این اساس هر دوی آن‌ها در صدد توقف و انسداد نظام معنایی رقیب و همچنین برهم شکستن هژمونی گفتمان وی هستند، تا با این کار اصول پیشنهادی گفتمان آن‌ها با اصول بنیادین جامعه هم‌سو گردد و در میان افکار عامه از قابلیت و اعتبار خاصی برخوردار شوند.

- محمد و منصور از تأثیر قدرت جمعی و سلطه در بافت اجتماعی و سیاسی گفتمان خود آگاهی پیدا کرده است. بنابراین شکل‌گیری گفتمان آن‌ها تنها از طریق اعمال قدرت میسر است. منصور که قدرت پشت‌گفتمان قابل توجهی داشت، در برجسته‌سازی، حاشیه‌رانی و ساختارشکنی دال مرکزی رقیب قوی‌تر عمل کرده، توانست گفتمان خود را در افکار عمومی به عرصه هژمونیک و تثبیت معنایی برساند.



منابع و مأخذ

الف) منابع فارسی

- آقاگل زاده، فردوس. (۱۳۸۵). **تحلیل گفتمان انتقادی**؛ چاپ اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۳۷۷). **تاریخ اسلام**. ترجمه: آرام، احمد. چ ۳. تهران: امیرکبیر.
- بهرام پور، شعبان علی. (۱۳۷۹). **درآمدی بر تحلیل گفتمان، گفتمان و تحلیل گفتمانی**؛ (مجموعه مقالات)، به اهتمام محمدرضا تاجیک، تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان. صص ۱۹-۳۸.
- چندلر، دانیل. (۱۳۸۶). **مبانی نشانه‌شناسی**؛ ترجم مهدی پارسا، چاپ اول، تهران: سوره مهر.

- حسینی زاده، محمد علی. (۱۳۸۳). «نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی»؛ مجله علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۲۸، صص ۱۸۱-۲۱۲.
- خلجی، عباس. (۱۳۸۶). «ناسازه های نظری و ناکامی سیاسی گفتمان اصلاح طلبی»؛ رساله دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- زیدان، جرجی. (۱۳۷۲). تاریخ تمدن اسلام؛ ترجمه علی جواهر کلام، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- سلطانی، علی اصغر. (۱۳۸۳). قدرت، گفتمان و زبان؛ چاپ اول، تهران: نشر نی.
- شیخ احمد، سید محمد. (۱۳۹۳). قدرت، خطابه، منبر: پژوهشی درباره رابطه خطابه و منبر با قدرت سیاسی در دوران خلافت عباسیان؛ چاپ اول، تهران: نگارستان اندیشه.
- عالمی، روح الله. (۱۳۸۹). منطق؛ چاپ سوم، تهران: چاپ و نشر کتاب های درسی. عضدانلو، حمید. (۱۳۸۰). گفتمان و جامعه؛ چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- فاضلی، محمد. (۱۳۸۳). گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی؛ پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی، سال ۴، شماره ۱۴، صص ۸۱-۱۰۷.
- فرکلاف، نورمن. (۱۳۷۹). تحلیل انتقادی گفتمان؛ ترجمه فاطمه شایسته پیران، چاپ دوم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها.
- قاسم زاده، سید علی و مصطفی گرجی. (۱۳۹۰). «تحلیل گفتمان انتقادی رمان دکتر نون زنش را پیش از مصدق دوست دارد»؛ مجله ادب پژوهشی، شماره هفدهم، صص ۳۳-۶۳.
- کسرای، محمد سالار و علی پوزش شیرازی. (۱۳۸۸). «نظریه لاکلا و موف ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده های سیاسی»؛ فصلنامه سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۳، صص ۳۳۹-۳۶۰.
- مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۴۷). مروج الذهب ومعادن الجوهر؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مقدمی، محمد (۱۳۹۰). «نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موف و نقد آن»؛ مجله معرفت فرهنگی اجتماعی، دوره ۲، شماره ۲، صص ۹۱-۱۲۴.

- مک دائل، دایان. (۱۳۸۰). مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان؛ ترجمه حسینعلی نودری، تهران: فرهنگ گفتمان.

ب) منابع عربی

- ابن‌الأثیر، عزالدین. (۱۳۸۷ق). الكامل فی التاریخ؛ ط ۲، بیروت: دارالکتاب.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد. (۱۴۰۸ق). العبر و دیوان المبتدأ و الخبر؛ ط ۲. بیروت: دارالفکر.

- ابن‌طقطقی، محمدبن‌علی. (۱۴۱۸ق). الفخري فی الآداب السلطانية؛ ط ۳. بیروت: دارالقلم العربي.

- ابن‌قتیبہ. (۱۹۶۹م). الإمامة والسیاسة المعروف بتاریخ الخلفاء؛ ط ۳، القاهرة: دارالعلم.
- اسماعیل، عزالدین. (۲۰۰۹م). تاریخ الأدب فی العصر العباسي؛ ط ۱، بیروت: دارالنهضة العربية.

- تلاوي، محمد نجيب. (۲۰۰۹م). تجديد الخطاب النقدي؛ ط ۱، القاهرة: الدار الثقافية للنشر.
- الحاوي، خليل. (۱۹۸۷م). فن الخطابة وتطوره عند العرب؛ ط ۱، بیروت: دارالثقافة للطباعة والنشر و التوزيع.

- الخصري، بك، محمد. (۱۹۸۶م). محاضرات تاریخ الأمم الإسلامية: الدولة العباسية؛ ط ۱، بیروت: دارالقلم.

- سليم، أحمد أمين (۱۹۹۵م). جوانب من تاریخ وحضارة العرب فی العصور القديمة؛ ط ۲، الإسكندرية: دارالمعرفة.

- شاوش، محمد. (۲۰۰۱م). أصول تحليل الخطاب فی نظرية النحوية العربية: تأسيس نحو النص؛ تونس: جامعة منوبة.

- شرشار، عبدالقادر. (۲۰۰۶م). تحليل الخطاب الأدبي وقضايا النص؛ ط ۱، وهران: دارالأديب.
- طبری، محمد بن جرير. (۱۹۱۴م). تاریخ طبري؛ ط ۲، بیروت: مكتبة خياط.

- عامر، أيمن. (٢٠٠٧م). التفكير التحليلي: القدرة والمهارات والأسلوب: ط١، القاهرة: دارالكتب المصرية.

عبيد، حاتم. (٢٠٠٥م). في تحليل الخطاب: ط١، صفاقس: كلية الآداب والعلوم الإنسانية.

(ج) منابع لاتین

- De mendonca. Denial.(2014). **The place of normativity in the political ontology of Ernesto laclau**. Brazil: Universidade federal de pelotus.

- De-Vos. (2003). "**Discourse theory and the study of ideological (trance) - formation: analyzing social democratic revisionism**". in journal of pragmatics.

- Gee, James Paul. **An introduction to discourse analysis: Theory and method**, New York: Routledge.

- Jaworski, Adam & Coupland, Nikolas. (1999). **The Discourse Reader** British: Routledge.

- Joseph, Jonathan .(2002). **Hegemony: a realist analysis**, New York: Routledge.

- Lacgau, E. (1990). **Nww reflections on the revolution of our time**. London: verso.

- Laclau, E, Mouffe, C. (1985). **Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics**. London: Verso.-

Slembrouck, Stef. **What is meant by discourse analysis?**. Belgium: University of Ghent.

-Smith, Anna Marie. (1998). **Laclau and Mouffe The radical democratic imaginary** , New York: Routledge.

-Wodak, Ruth & Mayer, Michael.(2001). **Methodes of Critical Discourse Analysis**. London: SAGE Publication.

فصلنامه لسان مبین (پژوهشی ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال هشتم، دوره جدید، شماره بیست و ششم، زمستان ۱۳۹۵

تحلیل الخطاب النقدي لمراسلات محمد بن عبدالله والمنصور العباسي وفقاً لمنهج لاکو

وموف*

عبدالباسط عرب يوسف آبادی، أستاذ مساعد في اللغة العربية وآدابها بجامعة زابل

طاهرة ميرزادة، ماجستير في اللغة العربية وآدابها بجامعة زابل

الملخص

تلعب النصوص دوراً بارزاً في تثبيت القدرة في المجتمع وذلك بشرط أن تحصل على خطابات تشرع هيمنة الحكام السياسية لدى العموم. يُعدّ منهج لاکو وموف النقدي للخطاب من المناهج التحليلية التي تبحث عن خبايا النصوص الشفوية والكتابية وتبين دور القدرة في تثبيت علاقات تظهر الهيمنة وذلك بهدف الكشف عن كيفية تشكيل هذه الخطابات. يشير تحليل المراسلات بين محمد بن عبدالله (۱۰۰-۱۴۵ق) زعيم الشعية، والمنصور العباسي (۹۵-۱۵۸ق) زعيم العباسيين إلى الفضاءات السياسية والروابط السلطوية الراهنة في العصر العباسي. وهذه الدراسة وفقاً للمنهج الوصفي التحليلي واعتماداً على نظرية لاکو وموف النقدية تسعى إلى تحليل خطابات مراسلاتهما. تشير النتائج إلى أنه يرتبط كلا الخطابين إلى مصدر للقدرة ولم يكونا محايدین، بل جاءا لتثبيت حالة معينة كي يبنيا الدال المحوري وهو «قيادة الأمة الإسلامية». ومن هذا المنطلق قام الكاتبان بتبيين دالهما المحوري وذلك عبر دوالهما العائمة واستخدام تقانات «الانغلاق»، و«الغيرية»، و«تزلزل البنى» في مجال المنافسة. أما المنصور وبسبب دواعمه السياسية القوية فقد نجح في «تضخيم»، و«تهميش» و«تزلزل بنى» الدال المحوري لمحمد بن عبدالله.

الكلمات الدليلية: تحليل الخطاب النقدي، لاکو وموف، العصر العباسي، محمد بن عبدالله، المنصور العباسي.

* - تاريخ الوصول: ۹۵/۰۶/۲۳ تاريخ القبول: ۹۵/۱۲/۲۴
عنوان بريدالكاتب الإلكتروني: arabighalam@uoz.ac.ir